از خون زنکه ماست قبایی که فراست
ببر کششم و بکف نامهٔ حرف دارم
تکمهٔ پیرهنت مردمک دیدهٔ ماست
قدح کشتهٔ ما معنی پیچیدهٔ ماست

باغ ابستن جشمست زعالم شوکت
مژه امروجو هم سبزهٔ خوابیدهٔ ماست

خطی که بیاقوت تو نظاره پسنداست
از راه تو نظاره جو کردیت هوا کبر
از بسکه دلم وحشت ازین دشت اگر جیب گرفتست
از سستی خود ره بخیال تو نداریم
عاشق که حباب ورق لاله و کل کرد
بی سوختکان طبع مرا روشنی نیست
کردیست از امدن خنده بلند است
تا گردش چشمی که ترا نعل سمنداست
موج رم اهو بنظر جین کمنداست
پیداشود عکس جو اینه بلنداست
داغی که بدل داشت نداشت که خیداست
خاکستر اینهٔ ما دود سپنداست

شوکت لب ما جوی گرفتست بتلخی
زهراب بکام دل ما شربت قنداست

خال بود که مرا مهر دهن کردیدست
گردش چشم کبودت دلم از جابرداشت
سرکشی های من از بند تو باشد زاهد
دود اهی که کشیدم بغربت از دل
نتوان چاک دلم را چو قلم کرد رفو
از شهادتگه ناز تو نشانم اینست
قطرهٔ می به لبت سایهٔ فلکن کردیدست
فلک امروز بکام دل من کردیدست
سخن سخت توام تو به شکن کردیدست
جوهر اینه صبح وطن کردیدست
این کتان پاره بمهتاب سخن کردیدست
که دم تیغ توام نازکفن کردیدست

نقش پا دیدهٔ بلبل شده شوکت نرکس

می پرستم مغز من از نشئهٔ صهبا پر است
مست خوابم بالشم از پنبهٔ مینا پر است
سرمه چون موج نگه شد حلقهٔ بیرون در
بسکه تا مژکان ز نازانم نرکس شهلا پر است
بوی اتش دیده شد رکهای برگ لاله ها
بسکه از برق جنونم دامن صحرا پر است
وحدت رو نیان نزانیست از کثرت خلل
نیاجا تنک بنود کرزمی مینا پر است
امشب که باز
از سر زلف که می اید نسیم
کاسهٔ سر نافه دار از نکهت سودا پر است
دیدهٔ ما صاف اب گوهر بینایی است
پیش پا از اب گوهر دامن دریا پر است
دل چو خون شد انتظار چشم مستش میکشیم
جای ساقی هست خالی تا زمی مینا پر است
بسکه رنگ شکوه رزیم از دور نکهای چرخ
دامن تقریر ما از برگ گل رعنا پر است
طینت ما شوکت از دود مندل تخمیر یافت
چون صدف از مغز گوهر استخوانها پر است

بسکه یکسانست پیش اهل ظاهر نظم و نثر
سرو هم شوکت میان سبزها ممتاز نیست

موج تبسمت پر پرواز بوسه است
خطت بود بگرد دهن گردش نگاه
یکشیوه از دهان تو لب اب و رنگ نیست
خاکستری ز اتش یاقوت ان لبست
شد نوبهار بوسه زخطت بنفشه زار
از ساعد تو بوسه تجلی نگار شد
بوسیدم و نگشت صدایی از و بلند
خط تو دود شعلهٔ اواز بوسه است
از بسکه خندهٔ تو نظرباز بوسه است
و زدیدهٔ تبسم تو ناز بوسه است
کرد خطت که اینه پرداز بوسه است
انجام اب و رنگ تو اغاز بوسه است
دستت خمیرمایهٔ اعجاز بوسه است
خط لب لک تو سرمهٔ اواز بوسه است

از اب بوسه کلک تو فواره گشته است
شوکت لب تو بسکه سخن ساز بوسه است

باشد ز مه چهره فروزی که مراهست
جون شعله رگ تاک بود گرم طپیدن
شب راه ندارد بسرا پردهٔ عمرم
از لاله رنگین شده صحرا که بود داغ
بی زنگ شب اینهٔ روزی که مراهست
از موج می حوصله سوزی که مراهست
بادام دو مغز است دو روزی که مراهست
دشت از قدم ابله سوزی که مراهست

احوال سیه بختی شوکت شده روشن
از سطر شب و صفحهٔ روزی که مراهست

عاقبت بنشو بلای دل غمدیدهٔ ماست
ما سر پنجهٔ ناز تو ز بونیم چنین
بالش مخمل ما فتنهٔ خوابیدهٔ ماست
ورنه مژگان بتان پنجهٔ تابیدهٔ ماست

رخصت نیکه

Copyright © King Saud University